

هو العليم

نقد دیدگاه اصولیین در مقدمهٔ اولی از مقدمات حکمت

تحلیل مراد متکلم در مقام بیان

سلسله دروس خارج اصول فقه - مطلق و مقید -
جلسه صد و چهل و پنجم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه

بسم الله الرحمن الرحيم

اشکال به تبیین مشهور از مقام بیان

مقدمهٔ اوّلی در انعقاد اطلاق از مقدمات حکمت

این بود که متکلم در مقام بیان باشد. طبق تبیین آقایان

مقام بیان تعبیر می‌شود به بیان تمام المراد؛ به این بیان

که متکلم در مقام مخاطب، در مقام بیان تمام المراد

از ما فی الضمیر است. و این مسئله و این معنا **لا**

يَتَحَقَّقُ إِلَّا بَعْدَ فَرَضِ مَقَدِّمَاتٍ که عرض شد که از

جمله آنها عدم انصراف لفظ است در بعضی از

مصادیق و عدم شیوع بعضی از مصادیق در انطباق با

لفظ.

ایرادی که بر این معنا و بر این بیان وارد شد، این

بود که اگر منظور شما از اینکه متکلم در مقام بیان

است این به معنای عدم لغویت کلام اوست و ایراد

متکلم کلام را **بِلِحَازِ مَصْلَحَةٍ مِنَ الْمَصَالِحِ الَّتِي فِي**

نَظَرِهِ، این منافاتی ندارد با اینکه متکلم آن معنای

منطبق علیه لفظ را قصد نکرده باشد. و به عبارت

دیگر آن محکی کلام که مخاطب را ملزم می‌کند به

اتیان آن محکی، آن محکی مورد نظر متکلم نباشد.
فرض کنید که متکلم در مقام تهدید است، متکلم در
بیان ابراز غرضی از اغراض است، متکلم در مقام
تمهید است، متکلم در مقام سخریه و استهزاء است.
هر کدام از اینها، این مقام بیان را محقق می‌کند و
متکلم در مقام بیان است؛ بیان چه چیز؟ بیان ما فی
الضمیر؛ اما بیان ما فی الضمیر با بیان محکی لفظ دوتا
است؛ با بیان آن معنایی که لفظ حکایت از آن می‌کند
دوتا است؛ اینها فرق می‌کنند. اگر منظور این است
که کلام متکلم از روی حکمت است و این منظور،
از کلام متکلم نفی لاعبیت و لغویت را می‌کند، نه
نفی ابراز مصلحة من المصالح و غرض من الاغراض
را؛ متکلم لاغی نیست، متکلم لاعب نیست، متکلم
نائم نیست، ساهی نیست، متکلم مخطئ نیست؛ این
را ما می‌توانیم با این مقدمه اثبات کنیم و اشکالی
ندارد؛ اما اینکه متکلم در مقام اثبات و مقام مخاطب
مکلف را بر این محکی [لفظ] ملزم می‌کند؛ این معنا
از این مقدمه استفاده نمی‌شود.

ما باید بگوییم متکلم در وهلهٔ اوّل منظورش از

این کلام یک غرضی از اغراض است و حالا این غرضی از اغراض می‌تواند القاء محکی بر مخاطب باشد و می‌تواند القاء ما فی الضمیر بر مخاطب باشد بر لحاظ آن مصلحتی که او می‌داند. و یکی از موارد نقضی که بر این مقدمه به این بیان وارد می‌شود، این است که اگر متکلم در مقام بیان تمام المراد باشد پس این منحصاتی که بعد از عام می‌آید چه معنا دارد؟! این مقیداتی که بعد از اطلاق می‌آید این مقیدات دیگر چه معنا دارد؟! چون متکلم تمام المراد را در وهلهٔ اوّل بیان کرد؛ دیگر چرا دنبال منحص می‌گردد؟! متکلم مطلق را در مقام بیان مشخص کرد؛ دیگر بعد چرا مقید می‌آورد؟! متکلم مراد را در مقام بیان ادا کرد! چرا مبین می‌آورد در آنجایی که کلام ملقای ابتدای او مجمل باشد؟! مگر ما نمی‌گوییم منظور متکلم این است که در مقام خطاب، تمام المراد را می‌خواهد بیان کند؟!

تفکیک بین محکی و مراد

پس ما نمی‌توانیم بگوییم که این کلامی را که متکلم اداء می‌کند ابتداءً و اوّلاً بلاوّل تمام المراد اوست. بله اگر ما تمام المراد را این‌طور تفسیر کنیم؛

تمام المراد الفعلی و تمام المراد الحالی؛ یعنی الآن در این مرتبه و در این مرحله متکلم این را می‌خواهد بیان کند، نه بیشتر را؛ خب این اشکال ندارد. متکلم الآن می‌خواهد کلام را به‌نحو مجمل اداء کند و تمام المراد متکلم القاء کلام است به‌نحو اجمال **لغرض من الأغراض و لمصلحة من المصالح**. خب ما نمی‌دانیم مصلحت چیست؟ لعل اینکه متکلم الآن در اینجا می‌ترسد که تمام المحکی این کلام را با جمیع جوانب و شرایط بیان کند؛ هنوز زمینه آماده نشده است؛ می‌ترسد. فقط متکلم یک امری می‌کند و منظور او این است که برای این، آمادگی پیدا بشود. در ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ﴾^۱ می‌فرماید که صوم بر شما واجب است؛ اما از حضرت سؤال می‌کنند که کیفیت صوم چطور است؟ حضرت می‌گوید که هفته دیگر می‌گوییم؛ الآن نمی‌گوییم. خب الآن متکلم تمام المراد را بیان کرده است؛ ولی مراد، محکی نیست. یک مراد داریم، یک محکی

^۱. بقره (۲) آیه ۱۸۳.

داریم؛ یک منطوق داریم؛ آن معنا و مفهومی که از صوم با جمیع شرائط و جوانب لحاظ می‌شود؛ آن را نمی‌خواهد بیان کند و [مراد] فقط اثبات یک مفهوم اجمالی از این صوم است.

بناءً علی هذا منظور از مقام بیان اگر مراد متکلم است در مرحله القاء امر یا القاء نهی؛ خب ما در این حرفی نداریم و این مثبت نظر شما نیست. ما در این حرفی نداریم که متکلم به واسطه این بیان نفی لاعبیت و عابثیت و لاغویّت و نائمیت و ساهویتی خودش را می‌کند؛ با این کاری نداریم. با این مقدمه، نفی اینها می‌شود؛ از این طرف از جانب سلبی نفی لغویت و عبثیت و خطا و ... می‌شود و از ناحیه ثبوتی، اثبات مراد متکلم در مقام بیان و در مقام مخاطب می‌شود.

مراد متکلم در مقام بیان چیست؟

حالا صحبت در این است که آن مراد متکلم در مقام بیان چیست؟ آیا منطبق علیه این کلام است با تمام شرائط و جوانب یا اینکه نه، منطبق علیه این نیست، بلکه بیان اجمالی کلام است؛ ممکن است که باشد، ممکن هم هست که نباشد. یعنی اگر مولایی

در مقابل ما قرار گرفت - بارها من این را تکرار می‌کردم - از نقطه نظر ثبوتی، حکمی دارد و از نقطه نظر اثباتی، حکم دیگری دارد. از نقطه نظر ثبوتی ممکن است که منظور این مولا فقط مقام اجمال باشد و مقام تمهید باشد یا غرضی از اغراض، [اما] از نقطه نظر اثباتی که ما هستیم، حکم دیگری دارد. ما که اطلاع بر نفس مولا نداریم که مولا **لَايٍ غَرَضٍ** **من الاغراض** القاء این امر را و یا نهی را کرده است. مولا، مولای حکیم است، شارع است، امام علیه السلام است؛ وقتی که ما اطلاع بر آن مقام ثبوت نداریم که این کلام به چه غرضی و **لَايٍ غَرَضٍ** و **لَايٍ مصلحةٍ** صادر شده است؛ حالا تکلیف ما در مقام اثبات چیست؟ ما چه کنیم با این کلامی که مولا بدون قرینه [بیان کرده است؟] البته قرینه نیاوردن و [تأخیر] بیان از وقت حاجت نشود و ... اینها همه، مال مقدمات بعد است. در وهله اول و در مقدمه اولی بحث ما بحث اثباتی است ما در ثبوت بحث نداریم که مولا از این کلامی که القاء کرده است، در نفس و در مرادش چه مطالب و چه مسائلی جریان

دارد؛ ما از این خبر نداریم.

لزوم انطباق بین مقام ثبوت و مقام اثبات

خب حالا ما که مقام اثبات هستیم چه کنیم؟

همیشه من عرض کردم که مقام اثبات باید منافات با

مقام ثبوت نداشته باشد. بین مقام اثبات؛ بین مقام

ثبوت باید انطباق باشد. نه اینکه فرض کنید که مقام

اثبات یک مقامی هست و مقام ثبوت هم برای

خودش یک مقامی. فرض کنید که در مقام ثبوت این

شخص کافر است و به هیچ چیز اعتقاد ندارد و آدم

کذاب و آدم مفتری است؛ اما در مقام اثبات امام

علیه السلام قول این را حجت کند؛ این کلام، باطل

است. الاً اینکه خود امام علیه السلام باشد و یک

اغراض دیگری در اینجا باشد؛ که آن اغراض را ما

کار نداریم. یک وقت ممکن است امام علیه السلام

بگوید که از عمر هم متابعت کن. اما منظور متابعت

نیست؛ یک غرضی اینجا هست؛ در اینجا تقیه

هست؛ یک مشکلی در اینجا هست که ما نمی بینیم

اما آن غیر از حجّیت است. در حجّیت دادن، بین

اثبات و بین ثبوت باید انطباق باشد.

انطباق بین تکوین و تشریع

اینجاست که من همیشه عرض می‌کنم بین تشریع و بین تکوین باید انطباق باشد. یعنی از نظر مراتب تکوین، خود تکوین مراتب تشریع را می‌سازد و خلق می‌کند. وقتی که انسان در مقابل امام علیه‌السلام هست، این مرتبهٔ ثبوتیه امام، یک نوع اقتضای تشریع و اطاعت را می‌کند که اگر انسان در قبال یک مرجع فقهی باشد، یک نحوهٔ دیگر اقتضاء می‌کند. در وقتی که پیش امام علیه‌السلام است مرتبهٔ ثبوتیه اقتضای اطاعت بلاقید و بلاشرط را می‌کند. وقتی که انسان با یک مرجع فقهی ظاهری در ارتباط است، مرتبهٔ ثبوتیهٔ این مرجع و این مجتهد ظاهری، اقتضای نوع آخر من الإطاعة و من التقليد را می‌کند. به عبارت دیگر این قاعدهٔ منطقی و قاعدهٔ اصولی در انطباق بین تشریع و بین تکوین، خیلی جاها به درد می‌خورد و انسان را از خیلی از خطرات نجات می‌دهد.

این همان قضیه‌ای است که خیلی‌ها در آن گیر می‌کنند به مجرد [دیدن روایتی مثل] «انظروا إلی مَنْ کان مِنْکُمْ قد رَوی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فارضوا به حکماً فانی

**قد جعلته عليكم حاكماً فإذا حكم بحكمنا فلم يقبله
منه فإنما بحكم الله قد استخفّ و علينا ردّ و الرّادّ
علينا الرّادّ على الله و هو على حدّ الشّرك بالله»^۱**

و امثال ذلك [حکم به وجوب متابعت می کنند.] در تمام اینها باید مرتبه و مرحله مورد دقت و تأمل قرار بگیرد. خب حالا در این نقطه، مقام اثبات را ما چگونه با مقام ثبوت تطبیق بدهیم؟ یعنی در مقام اثبات باید آن عملی را انجام داد که حداقل نزدیک به مقام ثبوت باشد. یعنی ما باید نگاه کنیم و ببینیم که مولا در نفس خود ثبوتاً چه معنایی را مورد نظر قرار داده است؟ عمل خود را و فعل خود را منطبق با مقام ثبوت عند النفس مولا کنیم.

عوامل مؤثر در کشف مقام اثبات توسط

هر مکلف

حالا اینجا است که دیگر مسائلی به وجود می آید؛ ارتباط بین ما و مولا یکی از جهات معینه برای مقام اثبات است، قرائن و شواهد یکی از جهات معینه مقام اثبات است، معرفتی که مکلف به مولا دارد یکی از جهات معینه مقام اثبات است. شرائط زمان و مکان

۱. الکافی، ج ۷، ص ۴۱۲.

این طور است. بصیرتی که هر مکلف نسبت به موقعیت مولا و تکلیف و شرائط زمان و مکان دارد من حیث المجموع مقام اثبات را در قبال مقام ثبوت مولا روشن می کند. پس ممکن است یک مکلف با توجه به معرفتی که نسبت به مولا دارد یک نوع مقام اثبات برای او محرز بشود و یک مکلف که در قبال او هست و هر دو یک معنا را از مولا شنیدند و یک کلام را از مولا استماع کردند با توجه به معرفتی که نسبت مولا و شرائط مولا دارد معنای دیگری را بفهمد. مولا یک کلامی را می گوید؛ اما پسر مولا یک معنا را می فهمد و شخص غریبه که نسبت به مولا هیچ علقه و ارتباطی ندارد [ممکن است] یک معنای دیگری را بفهمد. هر دوی اینها قول مولا را حکایت می کنند.

نقد تعریف دین به «فهم افراد از متون دینی»

این معنا، بسیار معنای دقیقی است! آن اشتباه بسیار بزرگی که در بعضی از مطالبی که امروزه مطرح است دیده می شود این است که می گویند که هر کسی دینی برای خود دارد. اینها فقط دین را از

نقطه نظر اثبات گرفته‌اند، نه از نقطه نظر ثبوت. در وهلهٔ اوّل ما مطلب را به مقام ثبوت ربط می‌دهیم. ثبوت را عند نفس و عند قلب المولا ما محرز می‌کنیم، بعد در مقام اثبات هر کسی برای خود اثباتی دارد. کسی راجع به این قضیه بحثی ندارد. بالاخره به مقدار و به مرتبهٔ معرفت انسان نسبت به مولا، بینش انسان و نظر انسان تفاوت پیدا می‌کند. خب این مشکلی نیست. چطور اینکه شما دارای یک بصیرت و دارای یک نظری هستید و نسبت به جوانب مسئله و شرائط مسئله یک جور نظر دارید و یک شخص دیگر هست از این مسائل بی‌اطلاع است و جاهل است و برداشت او و نظر او و رأی او نسبت به مسئله تفاوت پیدا می‌کند. و این یک مسأله عام البلوایی است که از صدر اسلام بوده بلکه از زمان حضرت آدم بوده و تا الآن هست و بعداً هم خواهد بود.

تلمیذ: مگر می‌شود اثبات باشد بدون ثبوت؟! کسی که اخذ دین می‌کند در مقام اثبات حتماً نظر به مقام ثبوت می‌کند.

استاد: یک وقت اوّلّاً بلاوّل ما می‌گوییم که اصلاً

مقام ثبوتی نیست. مثلاً در آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ﴾ اگر از پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - سؤال کنی که منظور شما از صیام چیست؟ بگویند که منظور من از صیام آن چیزی است که تو می فهمی. این اصلاً نفی ثبوت می کند؛ این چیزی است که اینها می گویند. تمام اشکال به این برمی گردد که اینها می گویند که دین عبارت است از هر برداشتی در زمان خودش. یعنی اصلاً ما مقام ثبوتی نداریم؛ ما نمی دانیم پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - چه گفته است. اصلاً ما کاری نداریم پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - چه گفته و در نفس پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - چه می گذرد. کاری نداریم به اینکه منظور پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - چه بوده است. ما اصلاً به او کاری نداریم؛ ما اصلاً به خودمان کار داریم که من از این کلام چه می فهمم.

این بسیار حرف مسخره‌ای است. بالاخره باید از آنها این سؤال را کرد این رسول خدا - صلی الله علیه

و آله و سلّم - که گفته است ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾
 كُتِبَ عَلَىٰكُمْ الصِّيَامُ ﴿﴾ آیا لغو گفتند و لاغی بودند
 یا رسول خدا - صَلَّى الله عليه و آله و سلّم - عاقل و
 حکیم بوده است؟! در ﴿يَا أَيُّهَا﴾، ﴿يَا أَيُّهَا﴾ حرف
 ندا است و ﴿أَيُّ﴾ منادا است و ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ نفی
 یهود و نصاری را می‌کند. خب همه را بگویند
 [نمی‌فهمیم] دیگر! اصلاً ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ را
 بگویند منظور پیغمبر - صَلَّى الله عليه و آله و سلّم -
 یهود باشد! خب یهود که مورد خطاب پیغمبر
 - صَلَّى الله عليه و آله و سلّم - نیستند! پس ﴿يَا أَيُّهَا
 الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ یعنی ای افرادی که مسلمانید، ای
 افرادی که در دین من هستید؛ اینها منظور پیغمبر
 - صَلَّى الله عليه و آله و سلّم - است. ﴿كُتِبَ﴾ یعنی
 مفروض است؛ خب آیا معنای ﴿كُتِبَ﴾ این است
 که مستحب؟! به عبارت دیگر اگر ما الآن پیغمبر
 - صَلَّى الله عليه و آله و سلّم - را بیاوریم و از
 حضرت سؤال کنیم که منظور شما چیست؟ آیا
 پیغمبر - صَلَّى الله عليه و آله و سلّم - می‌گویند که
 من نمی‌دانم؟! خیلی حرف حرف بی‌خودی است
 دیگر! پیغمبر - صَلَّى الله عليه و آله و سلّم -

می‌گویند که بله، منظور من از ﴿يَاۤاَ﴾ حرف نداست ﴿أَيُّ﴾ منادا است و ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ آن افرادی است که به من ایمان آوردند و منظور از ﴿كُتِبَ﴾ فرض و وجوب است و ﴿عَلَىٰكُمْ﴾ الصِّيَامُ﴾ یعنی صوم. صیام با صلاة فرق می‌کند. خب چرا اینها این حرف‌ها را نمی‌زنند؟! چرا نمی‌گویند صیام همان صلاة است؟!

تلمیذ: این اشکال هست؛ در معال فرقی نمی‌کند؛ چون عالم ثبوت، برای آن کسی هم که قائل به عالم ثبوت است مجهول است؛ حالا آن کسی هم که قائل نیست یعنی مصوبه باز هم مجهول است؛ یعنی [عالم ثبوتی] نسیت دیگر! آن کسی که قائل به ثبوت است در مقام اثبات است که می‌خواهد از مقام ثبوت کشف مقام اثبات کند؛ آن کسی هم که قائل نیست بالاخره این اثبات یک چیزی به آن می‌رسد. پس در معال یکی می‌شود.

استاد: نه، ما می‌گوییم مقام ثبوت این است که بالاخره پیغمبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - از این صیام یا از این صلاة یک معنایی را قصد کرده‌اند.

تلمیذ: خب قصد کرده‌اند ولی ما نفهمیدیم.

استاد: نه، ما می‌گوییم این معنایی را که پیغمبر

– صلی الله علیه و آله و سلم – قصد کرده است آیا ما

به آن راه داریم یا اصلاً راه نداریم؟ اگر راه اصلاً

نداریم پس اصلاً تکلیف نداریم. پس چرا می‌گویید

تکلیف داریم؟!

تلمیذ: خب مقام اثبات هم برداشته می‌شود. اگر

ما بخواهیم نفی کنیم مقام ثبوت را، مقام اثبات هم

نفی می‌شود.

استاد: خب همین است دیگر! پس اصلاً تکلیفی

نداریم.

تلمیذ: پس اصلاً باید بگوییم اینها باید کپک

می‌زدند.

استاد: خب همین است. ما همین را می‌گوییم که

اصلاً وقتی که ثبوتی نیست دیگر در اثبات سر چه

کسی را می‌خواهید بتراشید؟! وقتی که اصلاً پیغمبر

– صلی الله علیه و آله و سلم – مسئله را به خود شما

واگذار کرده است؛ ما سؤال می‌کنیم آیا مسئله‌ای

هست و به شما واگذار کرده است یا اصلاً مسئله‌ای

نیست؟ اگر مسئله‌ای نیست؛ پس فرقی بین صیام و

صلاتی نیست؛ فرقی بین صلاة و زکاتی نیست؛ چون اصلاً مقام ثبوتی نیست. ممکن است اینها بگویند که اجمال قضیه مفروض است و خصوصیاتش را واگذار کرده است به هر کسی. ما می‌گوییم همان اجمالی که پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - گفته است که این صوم، امساک است؛ آن اجمال با صلاة که فرق می‌کند! صوم با صلاة که تفاوت دارد! اگر منظور آن اجمال است، ما همان را می‌گوییم ثبوت است. یعنی این نفس الامساک، نفس الامساک با نفس القیام و الركوع و السجود تفاوت می‌کند. خوب همان می‌شود مقام ثبوت. خیلی خوب حالا آمدیم سراغ شرائطش. شرائطش را هم باز باید با ثبوت منطبق کنیم. باز از پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - سؤال می‌کنیم که آیا این صومی که گفتید، شرائط دارد یا ندارد؟ اگر بگویند که شرائط ندارد. صوم بدون شرائط که نمی‌شود! پس بالاخره ما، هم در اصل موضوع باید مقام ثبوتی را فرض کنیم و هم در شرائط مثبتة موضوع باید مقام ثبوتی را فرض کنیم. در همه، یک مقام ثبوتی هست.

بله صحبت در این است که چه نحوه به این مقام
 ثبوت ما راه داریم. خب هرکسی یک جور است. این
 شخص برداشتش نسبت به قضیه، یک مسئله است؛
 آن شخص برداشتش یک جور دیگر است.
 من باب مثال یکی می گوید که تدخین، شرب برایش
 صدق نمی کند. آن شربی که در بین عرب ها مرسوم
 است، آن شربی است که مثل آب خوردن باشد و بعد
 از زمان پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - این
 شرب به تدخین تسری داده شد. پس لفظ شرب در
 زمان رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم -
 مصادیقش فقط مایعات هستند؛ نه اینکه تدخین و
 امثال ذلک؛ [پس] اینها جزء مصادیق شرب نیستند.
 اگر کسی این حرف را زد، خب اشکال ندارد این
 شرب دخان جزء مصادیق شرب به حساب نمی آید و
 آن می رود در غبار غلیظ به حلق داخل کردن؛ که
 ببینیم آیا آن جزء غبار هست یا اینکه نیست؟ که البته
 قطعاً جزء غبار هست. اما اگر فرض کنید که در باب
 صوم، شرب داشتیم این جای سؤال بود که آیا در
 زمان رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - به
 این تدخین شرب اطلاق می شد یا نمی شد. آن یک

مطلب است. اگر کسی بگوید نمی‌شود، یا اینکه بگوید می‌شود، یا اینکه در تطبیق معانی بر الفاظ استصحاب قهقرا بکنیم و استصحاب قهقرا را کسی حجت بداند - که البته ما بعضی از مواردش را حجت می‌دانیم - اگر این‌طور باشد تدخین هم جزء مصادیق شرب است. اگر این‌طور نباشد تدخین و سیگار کشیدن و ... موجب ابطال صوم نیست.

اینها اشکال ندارد که هر کسی بر طبق معرفتش نسبت به اوضاع الفاظ و قرائن و شواهد قطعاً آن نظر و بصیرتش با دیگری تفاوت می‌کند. این یک مسئله عادی و طبیعی است و این همه اختلافاتی که در فتاوا هست به‌خاطر همین است. اینجا اشکالی پیش نمی‌آید؛ صحبت در این است که ما مقام ثبوت را اصلاً انکار کنیم؛ این در اینجا اشکال پیش می‌آورد. آن‌وقت در اینجا مکلف باید مقام اثبات خودش را با مقام ثبوت تطبیق بکند. که من خیال می‌کنم راجع به مقدمهٔ اوّل این بحث را کردیم. إن شاء الله فردا اگر خدا بخواهد می‌رویم سراغ مقدمهٔ دوم و بعد از اینکه مقدمات را تمام کردیم آن‌وقت نظر [آقایان بیان

شرط افتاء: رسیدن به مقام ثبوت

تلمیذ: در اشکالی که حضرت آقا

- رضوان الله علیه - دارند [مسئله] به مقام ثبوت رسیدن نیست. اشکال در این است که شما حق ندارید از اینجا که رفتید مقتدای مردم باشید.

استاد: بله، اقتدای مردم، یک موقعیت و مرتبه دیگری را می طلبد. نسبت به شما [که به آن موقعیت نرسیدی] اشکال نیست؛ [شما] این راه را رفتی و **المكلف معذور** در راهی که [رفته‌ای و تکلیفی را

که] انجام دادی؛ ولی صحبت در این است که با توجه به این فتوا و با توجه به این بصیرت که به قول خودت تمام اینها را می‌گویی که ظنی الدلاله و ظنی الصدور و حدس و ... است؛ آیا می‌توانی دین و دنیای یک نفر را متکفل بشوی؟! این، مشکل است دیگر! به عبارت دیگر شما مقام ثبوت خود را تا چه حد می‌بینی که بخواهی مقام اثبات و ارجاع مردم را به خود، منطبق بر آن بکنی. در ارجاع افراد به خودت و به فتاوی خودت، خود را در آن حد می‌بینی که مردم را از خطرات و از ابتلائاتی که ممکن است

به واسطه آن حدسیات و [اینکه ادله‌ات] ظنی
الدلالات و الصدور هستند [حفظ کنی و این مطلب
را] لحاظ کنی؟ چطور در مسائل مادی و جسمانی
دنبال یک طبیعی می‌گردی که واقعاً برای تو دیگر
متیقن باشد تا اینکه قلبت را، مغزت را به آن بسپری؟
اما در دین مردم، با یک روایت اُبی‌بصیر که ظنی
الصدور است آیا مردم را مکلف می‌کنی که از تو
تبعیت کنند؛ با اینکه احتمال دارد هزارتا خطر و ...
برای آنها پیش بیاید؟! اینجا است که خلاصه انسان
نمی‌تواند به این آسانی تن به فتوا بدهد. حداقل
می‌گوید اگر مشکلی هست خب برای خودم اتفاق
بيفتد؛ من هم معذور هستم. اما اینکه بار و اثقال مردم
را انسان بر رقبه خودش حمل کند، این مطلب آخر
و به این آسانی‌ها نمی‌شود این کار را کرد.

تلمیذ: در آن تأمین نیست.

استاد: بله تأمین نیست. لذا ادله‌ای هم داریم؛ «**لا**

تحلّ الفتيا لمن لا يستفتی من الله تعالى بصفاء

سرّه...»^۱ یا «فر من الفتيا فرارک من الاسد»^۲ اینها

همه حکایت از این است دیگر!

تلمیذ: اگر فرض کنیم ادله هم نبود، بحث منطقی

و راحتی است که انسان می گوید که آقا شما

می توانید مرا تأمین کنید نسبت به اینکه اگر خطری

پیش آمد مرا نگه داری؟

استاد: بله.

تلمیذ: حالا اگر یک شخصی خودش را در

معرض قرار ندهد ولی این شرایطی را که اسلام معین

کرده را داشت و مردم به او رجوع کردند و مردم أعلم

واقعی را نمی شناسند و او هم نمی شناسد. حالا اینجا

این می تواند بگوید که بالاخره یکی هست؛ خودتان

بروید و ببینید؟

استاد: نه، اصلاً غیر از آن، یک وقت شخص

خودش را در معرض قرار می دهد؛ یک وقت در

معرض قرار نمی دهد [ولی] می آیند و از او سؤال

می کنند. وقتی سؤال می کنند می گوید: من نظرم این

است حالا خودتان می دانید؛ پدرتان در آمد به من

^۱. مصباح الشریعة، ص ۱۶.

^۲. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۷۲.

ربطی ندارد. این اشکال ندارد. در معرض قرار دادن
 یعنی رساله چاپ کردن و بیرون دادن و دعوت
 کردن. این معنای در معرض قرار دادن است. اما اگر
 فرض کنید که من می‌دانم هزارتا غلط هم می‌کنم،
 هزارتا اشتباه هم دارم، شخص می‌آید از من سؤال
 می‌کند نماز این طور است یا آن طور؟ من می‌گویم که
 نظرم این است. خب سؤال نکند؛ من که نیامدم حالا
 رساله چاپ کنم یا مردم را به خودم بخوانم. و اگر
 غیر از این بگویم کار حرامی انجام داده‌ام. یعنی الآن
 تکلیف من این است و من بر طبق تکلیف خودم
 عمل می‌کنم. نمی‌گویم: شما برو این را انجام بده.
 یک وقت می‌گویم: آقا شما برو این کار را بکن.
 یک وقت می‌گویم: من، خودم این کار را انجام
 می‌دهم. این غیر از این است که در مقام اثبات و
 اظهار و ابراز فرض کنید [بگویند که] خلیفة الله فی
 العالمین و آیت الله کذا و محیی آثار الشریعة و الفلان؛
 و این جور در مقام اثبات و در مقام ابراز به این کیفیت
 عمل کنند و انجام بدهند و خب مردم هم گول
 بخورند و ... ؛ اینها مشکل است!

تلمیذ: از یکی از آنها پرسیده بودند اعلم کیست؛
گفته بود من هستم.

تلمیذ: یک مسئله‌ای که با بعضی از رفقا بحث
می‌شد؛ اینکه مردم از ما احکام می‌پرسند؛ آیا جایز
است ما احکام دیگران را بگوییم یا نه؟ بنده گفتم
نمی‌شود گفت ما فقط آن را می‌توانیم بگوییم که حق
می‌دانیم.

استاد: بله.

تلمیذ: و حتی اگر بپرسند فلان آقا چه می‌گوید
هم ما حق نداریم بگوییم.
استاد: بله، آن هم نمی‌شود.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد